کار

چهارشنبه ۷ خرداد ۱۳۸۲ - ۲۹ مه ۲۰۰۳ دوره سوم - شماره ۳۰۳

KAR - No. 303 Wednesday 29. Mai. 2003

G 21170 D

آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org

آدرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90

شماره پیامگیر: 0049 ö 221 ö 9322136

تک فروشی: ۲/۲۰ یورو

بهای اشتراک: شش ماهه ۳۰ یورو؛ یک ساله ۶۰ یورو

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v

شماره حساب: 22 44 20 32

کد بانک: 37 05 01 98

نام بانک: Stadtsparkasse Koeln

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Koeln
Germany

فرم درخواست اشتراک کار

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام:.....

نشانی:.....

.....

.....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر) به آدرس کار پست کنید!

پایه‌ها و مبانی سیاسی - فکری، استراتژی و سیاست‌های دست‌اندرکاران و برنامه‌ریزان دولت‌کنونی ایالات متحده از جمله مسائلی است‌که وسیعاً مورد بحث محافظ آکادمیک و تحلیل‌گران یا دیدگاه‌های مخلف قرار گرفته است و در این زمینه نوشته ها وکتاب‌های تحلیلی متعددی نیز منتشر شده است. در این شماره نشریه ود این چارچوب دو مطلب برای درج برگزیده‌ایم تحت عناوین «محافظه کاران نوین گیستند» از نو موند دیپلماتیک و «مبنای سیاست خارجی دولت بوش، ویلسونیسم در چکمه»، که در زیر می‌خوانید.

محافظه کاران نوین کیستند

دانیل ورنه (Daniel Vernet) -آلن فراشون (Alain Frachon)

ترجمه: م.ع

جرج بوش که کارزار انتخاباتی خود را از موضع راست میانه و بدون لنگرگاه سیاسی مشخص پیش می‌برد مجبون ایدئولوژیک شگفتی‌آور و افجاری را بدینسان به تحقق رساند که ولفویتز نو محافظه کار را با آشکرافت بنیادگرای مسیحی (یعنی دو جهان ناسازگار) وصلت‌داد

«شما از جمله بهترین مغزهای این کشورید». این مطلب را جرج دبلیو بوش روز ۲۵ فوریه با لحنی حاکی از ستایش صمیمانه، هنگام سخنرانی در واشنگتن در آمریکن انترپرایز انیستیتوت A. E. I به زبان آورد و در پی آن افزود: آری شما چنان برجسته‌اید «که دولت من نزدیک به بیست تن از شما را به خدمت گرفته است». او در واقع به بزرگداشت جرگه اندیشه‌ورزی (Think Tank) می‌پرداخت که یکی از پرج و باروهای پهنه نفوذ محافظه‌کاری نوین آمریکا شمرده می‌شود. بوش به مکتب اندیشه‌ای ابراز احترام می‌کرد که مهر خود را بر ریاست جمهوری او زده است و همچنین در باره دین خود به یک جریان روشنفکری که امروز از نفوذی تعیین‌کننده برخوردار است سخن می‌گفت. بدینسان او وجود محافظه‌کاران تو در گرداگرد خود و نقش واگذارشده به آنها را در گزینش‌های سیاسی‌اش تصدیق‌کرد.

می‌دانیم که در آغاز سالهای ۱۹۶۰ جسان اف کندی شماری از «بهترین و درخشانترین» استادان را بدنا به اصطلاح داوید هالبرستام (David Halberstam). از محیطهای چپ میانه به ویژه از دانشگاه هاروارد به خدمت گرفت. اما جرج بوش با کسانی حکومت می‌کند که از سالهای ۱۹۶۰ به این سو علیه این همرایی میانه‌روانه اینا رنگ و بوی سوسیال دمکراتی چیره در آن زمان) شوریدند.

به راستی ایشان چه کسانی هستند. گذشته‌شان چیست. استادان فکری‌شان چه کسانی بودند و خاستگاههای اندیشگی محافظه‌کاری نوین از نوع بوش کجاست؟

نخست نباید محافظه‌کاران نو را با مسیحیان بنیادگراکه در میان اطرافیان جورج بوش یافت می‌شوند یکی گرفت. ایشان هیچ ربطی به بازززایی بنیادگرایی پروتستان برآمده از ایالت‌های جنوبی آمریکا (یعنی کمربند انجیلی)(Bibel Belt) ندارند هرچند که امروز این جریان یکی از نیروهای بالنده در حزب جمهوریخواه بشمار می‌آید. در واقع محافظه‌کاری نو نه از جنوب بلکه از کرانه‌های خاوری آمریکا می‌آید و کمی هم رنگ کالیفرنیایی دارد. الهام‌بخشان آن از تایپلیتهای «روشنفکرانه» برخوردارند. اغلب اهل نیویورک و غالبا یهودی‌اند و نعالیت خود را از چپ آغاز کرده‌اند و برخی از آنها هنوز هم خود را دمکرات می‌خوانند. اینان گاهنامه‌ای ادبی یا سیاسی در دست دارند نه کتاب مقدس و کتابهای پشمی می‌پوشند نه کت و شلوارهای چهاردکمه‌ای مبلغان تلویزیونی پروتستان جنوب را. محافظه‌کاران نو در اغلب موارد در پیار مسایل اجتماعی و آداب و خلقیات، ایده‌های آزادیخواهانه ابراز می‌دارند و هدفشان نه ممنوعیت سقط جنین و تحمیل نمایش مذهبی در مدرسه‌ها بلکه چیز دیگری است.

همانگونه که پی‌یر هانسر (Pierre Hanssner) به خوبی توضیح می‌دهد ویژگی دولت بوش همانا برقراری پیوند میان این دو جریان است. در واقع جرج بوش محافظه‌کاران نو و مسیحیان بنیادگرا را به همزیستی واداشته است. نمایندهٔ مسیحیان بنیادگرا در دولت بوش را جان آشکرافت (Ashcroft) وزیر دادگستری به عهده دارد و محافظه‌کاران یکی از شخصیت‌های برجسته خود یعنی پل ولفویتز (Paul Wolfowitz) را در مقام وزیر مشاور در امور دفاعی نشانده‌اند. جرج بوش که کارزار انتخاباتی خود را از موضع راست میانه و بدون لنگرگاه سیاسی مشخص پیش می‌برد مجبون ایدئولوژیک شگفتی‌آور و انفجاری را پذیسان به تحقق رسانده که ولفویتز نومحافظه‌کار را با آشکرافت بنیادگرای مسیحی (یعنی دو جهان ناسازگار) وصلت داد. می‌دانیم که آشکرافت در دانشگاه

ادامه در صفحه ۱۱

استان اتیوری در شمال شرقی کنگو را قوم‌کشی گسترده‌ای تهدید می‌کند. کودک - سربازانی که به گروه‌های قومی حما و لندو تعلق دارند علیه یکدیگر می‌جنگند و غیرنظامیان راکشتار می‌کنندز رو آندا و اوگاندا جنایتکاران را مسلح می‌کنند و همه این اقدامات را سربازان پیراهن آبی سازمان ملل بدون آن که اقدامی کنند، نظاره‌گرند

مبنای نظری سیاست خارجی دولت بوش

ویلسونیسم در چکمه

دکتر محمود سریع‌القلم

موضوع سیاست خارجی آمریکا، تنها مورد توجه مردم و دولت‌های خاورمیانه‌ای نیست. بلکه بعد از فروپاشی شوروی و بخصوص پس از وقایع یازدهم سپتامبر، مورد توجه تمامی دولت‌های جهان است. این توجه، دلایل بسیار روشنی دارد: تفاسیر، جهان‌بینی، سیاست‌ها و عملکرد دولت آمریکا بر همه کشورها اثرات قابل توجهی به جای می‌گذارد. تصمیم‌گیری‌های دولت بوش در قبال مسایل تجارت جهانی، عرضه نفت، سازمان‌های بین‌المللی و بودجه نظامی، بعضا اولویت‌های کشورها را مشخص کرده، حتی موجب جهت‌یابی در تخصیص منابع و تنظیم برنامه‌ها می‌شود. پایان جنگ سرد، سرآغاز تحولات بسیار پیچیده و تعیین‌کننده فعلی است. تا زمانی که منابع قابل ملاحظه‌ای از آمریکا و شوروی صرف تنظیم روابط دو ابرقدرت می‌شد، کشورهای دیگر به مراتب جایگاه روشن‌تری در اقتصاد ملی و سیاست خارجی خود دارا بودند. برای چهل سال تمام، عامل مفهومی و عملی سازمان‌دهنده، روابط بین‌المللی، رقابت نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک دو ابرقدرت بود. در نهایت، این رقابت به نفع آمریکا پایان یافت و واشنگتن در کنار طراحی‌های اقتصادی و نظامی برای سد نفوذ و تحدید شوروی، پیچیده‌ترین روش‌های روانی را برای تضعیف و تحقیر مسکو و مبانی فکری و عملی آن به کار گرفت. هر چند فروپاشی شوروی دلایل عمده داخلی داشت، ولی توان تبلیغاتی و سیاسی آمریکا مسببتی بر پایه‌های روانشناسانه را نیز نباید نادیده گرفت.

پدیده «کمونیسم و شوروی» نزدیک به نیم قرن، کانون تفکرات و برنامه‌ریزی‌ها و همچنین خمیر مایه نظری سیاست خارجی آمریکا بود. در فرآیند مبارزه با کمونیسم و سد نفوذ شوروی نیز، آمریکا از طریق گسترش فناوری، فروش اسلحه و بازتولید اقتصادی نزدیک به ۵ هزار میلیارد دلار درآمد کسب کرد. اما از زمانی که در اوایل دهه ۱۹۹۰ پدیده کمونیسم و شوروی از محدوده سیاست خارجی آمریکا رخت بربست، بحران نظری نه تنها راهبردهای قدرت این کشور را فراگرفته، بلکه میان آمریکا و بسیاری از کشورهای دیگر به ویژه متحدین سنتی آمریکا - شکافهای مفهومی در زمینه تعیین اولویت‌ها و منطق برنامه‌ریزی‌های گروهی برای مجموعه غرب فراهم آورده است. از زمانی که موضوع محوری خطر اتحاد جماهیر شوروی و توسعه‌طلبی‌های آن از صحنه سیاست بین‌المللی حذف شد، آمریکا در طراحی‌های بین‌المللی خود با بحران نظری مواجه شده است. نزدیک به دوازده سال است که اروپایی‌ها دیگر تیازی به حفاظت نظامی آمریکا ندارند.

مسئله اصلی ژاپن نیز رقابت با چین است تا سد نفوذ روسیه در شمال شرق آسیا. نتیجه حذف شوروی از صحنه روابط بین‌المللی این بود که متحدین سنتی آمریکا، سیاست‌ها و عملکرد واشنگتن را به چالش کشیده‌اند. بروز این چالش در مخالفت‌های آلمان و فرانسه با سیاست خارجی آمریکا نسبت به تحولات خاورمیانه و به ویژه بحران عراق قابل بررسی است. می‌توان گفت افکار عمومی اروپا به شدت با سیاست‌های داخلی و خارجی آمریکا مشکل پیدا کرده است و بسیاری، حضور صدهزار نفر سرباز آمریکایی در این قاره را غیرضروری می‌دانند. هر چند در گذشته، توان سیاسی و نظامی آمریکا، دولت‌ها و مردم غرب را به رهبری مقتدرانه آمریکا در مقابل کمونیسم راضی می‌کرد، اما هم اکنون با محدودیت آمریکا، عموما مشکل پیدا شده است. در این بین، نوعی تقابل میان مراکز قدرت نظام بین‌الملل داخلی ظهور کرده است: در شرایطی که ژاپن، چین، روسیه و اروپا به طور طبیعی در پی ساختار قدرت چند جانبه محوری در سطح نظام بین‌المللی هستند، آمریکا در پی حاکمیت یک جانبه گرایی خود و با قدری تساهل به دنبال یک جانبه‌گرایی سلسله مراتبی است. به عبارت دیگر، آمریکا میان قدرت نظامی و سیاسی و اقتصادی خود با رقبا و متحدین دیگر به قدری فاصله احساس می‌کند که علاقه‌مند نیست در هر موضوعی و در هر شرایطی، «مشارکت در تصمیم‌گیری» داشته باشد. موضوع کلیدی فکری در این مرحله از بحث، موضوع «قدرت» آمریکا است.

سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد

عده‌ای مطرح می‌کنند که مشکل آمریکا در جهان پایه قدرت رسیدن جورج بیلیو بوش آغاز نشده است. مشکل آمریکا با محیط بین‌المللی، قدرت قابل توجه آن است که از یک طرف به واسطه توان داخلی آمریکا با تداوم تبایل ملاحظای بازتولید می‌شود و از طرف دیگر، نتیجه سقوط شوروی و خلا قدرت و تصمیم‌گیری در سطح جهانی است. آمریکایی‌ها همواره در پی بهره‌برداری از قدرت خود بوده‌اند. قدرت موجب اعمال قدرت می‌شود. برای سیستم اقتصادی و اجتماعی پرانرژی و دایما در حال تغییر آمریکا، قدرت بدون استفاده، بی‌معنا است. در حالی که اروپایی‌ها با افکار عمومی مبتنی بر «دولت رفاه» و «توزیع ثروت» خو گرفته‌اند و پارلمان‌های اروپایی مانع سرمایه‌گذاری در صنایع تسلیحاتی هستند، مجتمع عظیم نظامی - تسلیحاتی آمریکا محرکه کاتونی در ابداعات تکنولوژیک با کاربرد بازرگانی بوده است. مجموعه اتحادیه اروپا، حدود ۱۳۰ میلیارد دلار بودجه نظامی در اختیار دارد و در حال حاضر، اختلافات قابل توجهی اعضای این اتحادیه را در نحوه بهره‌برداری از آن فراگرفته است. این در حالی است که آمریکا در سال ۲۰۰۳ بودجه نظامی ۳۴۰ میلیارد دلاری را تصویب نموده، طی سه سال آینده، چنین رقمی را صرف بودجه جاری نظامی، تحقیقات علمی - تسلیحاتی و گسترش نعالیت‌های نظامی - امنیتی در سطح جهان می‌کند. یک شکاف نظری میان اروپا و آمریکا این است که آمریکایی‌ها معتقدند حسادت نسبت به قدرت آمریکا، پایه چمالش اروپا و قدرت‌ها با آن‌هاست. در حالی که اروپایی‌ها اظهار می‌کنند که آن‌ها چندانی به «راه و روش آمریکایی» ندارند که نسبت به آن حسادت ورزند. اروپایی‌ها معتقدند که آمریکا باید به دنبال روش‌های غیرنظامی برای اعمال قدرت عظیم خود باشد و از ثروت خود برای «بسط اومانیسم» و توجه به نیازهای اساسی انسان‌ها در جهان بهره‌برداری کند.

اما واقعیت این است که این نوع پیشنهادها با منطق سیستم اقتصادی آمریکا سازگار نیست. اروپا، کانادا، اعراب و ایران، انتظاراتی از آمریکا دارند که با خمیر مایه این کشور دویست ساله، تناقض فلسفی دارد. دموکراسی آمریکایی، کارکرد روشنی داشته است، زیرا ثروت و امکانات عظیم این کشور، عامه مردم آن را راضی کرده است در حالی که قدرت در این کشور به شدت انحصاری است. دموکراسی اروپایی عمیقا اجتماعی است و قدرت در اروپا در مقام مقایسه با آمریکا، از توزیع بیشتری برخوردار است. آمریکا، کشور شرکت‌های عظیم مالی، صنعتی و خدماتی است و دولت در این کشور، تنظیم‌کننده، مصانع و اولویت‌های این مجتمع عظیم ثروت است. سه شرکت بزرگ آمریکایی به ترتیب خدماتی - نفتی - تولیدی حدود ۵۵۰ میلیارد دلار سرمایه و در همین حدود درآمد دارند و نزدیک به ۱/۸ میلیون نفر را به استخدام در آورده‌اند. قدرت این نوع شرکت‌ها، صرفا در زمینه‌های مالی - تولیدی نیست، بلکه در زمینه سیاسی و تصمیم‌گیری نیز هست. در میان شرکت‌های آمریکایی، صنایع نظامی - تسلیحاتی این کشور نقش تعیین‌کننده‌ای در تولید تکنولوژی، ایجاد اشتغال، توان اقتصادی، سیاست خارجی و تعیین اولویت‌های آمریکا دارند. آیزنهاور - حتی قبل از این‌که مجتمع نظامی - صنعتی آمریکا به سطح قدرت فعلی برسد - اشاره کرده است که «نفوذ کلی این مجتمع اقتصادی، سیاسی و حتی معنوی در هر شهر، هر پارلمان ایالتی و در هر اتاق دولت فدرال آمریکا احساس می‌شود». آیزنهاور نخستین کسی بود که لفظ «مجتمع نظامی -

ادامه در صفحه ۱۰